

چشمه

محمد رضا
شفیعی کدکنی
پرونده ویژه



دوماهنامه ادبی
شماره دهم
۱۳۹۸-۹۹

محمد علی اسلامی ندوشن / مهدی اخوان ثالث / علی محمود خضیر انوش آفرین انصاری / مهدی محقق
محمد اخگری / احسانا محمدزاده / حسین رسول زاده / هربرت هریس / مهدوی دامغانی / مریم شیرازی / احمد خواجه پور
رکسانا حمیدی / مریم امیری / احسان عباسلو / مهتاب میرقاسمی / محمد تقی راشد محصل
ضیاء الدین خالقی / مجتبی گلستانی / حسن فرازمنند / ناصر بایزیدی / صادق رحمانی / مسعود غفوری
حسین اعتمادزاده / اظهر دهلوی / امرتشی کاخی / حسن انوری / ایبازک بابل / راحله بهادر

شعر < داستان < گپ

C H A M E H



◀ مقصدی ندارم
بین کوچه ها می دوم
دیوانه نیستم
فقط می ترسم
▶ ضربان قلبم آرام گیرد

سلیمان الدریسی

چامه ۱۵

دوماهنامه ادبی

صاحب امتیاز و مدیر:
محمدصادق رحمانیان
۰۹۱۲۱۴۸۶۹۶۱

مدیر هنری: ابوذر ابراهیم
حروفچینی: راضیه آخوندی

ویژه نامه به سعی
محمدحسینی باغسنگانی
زهراچایکارمیان پشته

با پاس فراوان از: جواد جزینی، مینا حیدری
آیدین پورخامنه، سیدحمید سیدقاسمی

نشانی: تهران، ستاری جنوبی، لاله شرقی
بنفشه نهم، کوچه یاس، پلاک ۲

چاپخانه: گنجینه مینیاتور

www.chamehmag.ir
chameh1397@gmail.com



قیمت: ۴۰,۰۰۰ تومان



شعر ◀ داستان ◀ گپ

c h a m e h



دوماهنامه ادبی

سال سوم، شماره دهم

اسفند و فروردین ۹۹-۹۸

فهرست مطالب

یادداشت

و نرگس امکان تولد امکان چهار...، مجتبی گلستانی ۱۵
و امید دستهای توانایی دارد، مریم ذوالفقاری ۲۵

با یادداشت هایی از: حسن فرازمنند، عباس خوش عمل کاشانی، ابراهیم کارگرنژاد، جواد راهپیمان، مرتضی بهرامی خشنودی، محمد خواجه پور، اسماعیل امینی، توی محمد ایازی، مژده نادری، مرجان رضاییان، گالیا توانگر، علیرضا حکمتی، مهتاب میرقاسمی.

ویژه نامه استاد شفیعی کدکنی

راستی روزهای سه شنبه، افشین علاء ۱۱۶
معرف **بیدل** در ایران، اطهر دهلوی ۱۱۸
صدای ادیب را احساس می کنم، شفیعی کدکنی ۱۲۱
شفیعی فرید زمانه است، احمد مهدوی دامغانی ۱۲۲
دقت در تحقیق، محمد تقی راشد محصل ۱۳۵
شفیعی و تحسین همگان، حسن چرچی ۱۳۴
درک **کلید بیدل**، محمد کاظم کاظمی ۱۳۶
دیر آمد اما روشن، افسانه غیاثوند ۱۴۴
تدریس فقط در دانشگاه تهران، مرتضی کاخی ۱۴۶
خوشاینده که بی واژه شعر می گوید، منیر پشمی ۱۵۰
نامت هنوز **ورد** زبان هاست شعر دکتر شفیعی، ترجمه موسی بیدج ۱۵۴
سه شنبه های شتابان، درس گفتاری از استاد شفیعی کدکنی ۱۶۰
تحقیق در تصوف با دیدگاه **هدرن**، حسن انوری ۱۶۸
ای خوش راهکی از دره سوی قله کوه، نامه پرویز ناتل خانلری ۱۷۱
میان اهل ادب محبوبیت **کلان** دارد، بوری کریم اف ۱۷۲

بررسی

شعر برتر، شعر **دیگر**، ضیاءالدین خالقی ۶۶
تکانه، احسان عباسلو ۱۸۵
داد و ستد فکری...، محمد علی اسلامی ندوشن ۱۹۵
از **وایمار** تا **شیراز**، محمد اخگری ۲۶۵
تحلیلی بر **غزلهای هنجوچهر نیتانی**، حسنا محمدزاده ۲۶۸

عطر می زخم تا به تو فکر کنم، حسین رسول زاده ۵۴

به پای هم ایستاده ایم، وحید ضیایی ۹۶

عاشقانه های بی پایان، شعر از **دیانا باربو**، ترجمه النا کاظمی ۱۰۸

پر شکوه شاخه ها، شعرهایی از شهزاد کینجه زاده ۱۸۶

شب را با درختان لرزان انجیر، علی محمد خضیر، ترجمه فرزندق اسدی ۲۰۸

شعر سپید شعر امروز، به انتخاب حمیدرضا اکبری شروه ۲۳۴

با شعرهایی از:

وحید دانا، ابوالفضل عمادآبادی، آزاده کیانی، مصطفی مرتضوی، ترجمه محمدامین کرخی، شعر فروغ فرخزاد، اکبر بهداروند، فهیم بخشی، مهدی برآهویی، اکبر ارشن، آیدا عمیدی، آرش نصراللهی، بهاره نوروزی سده، سمیه حسین زاده، سهراب رحیمی، ابراهیم کارگرنژاد، فاطمه محمدیان فر، شهرام شاهرختاش، روح اله رویین، رضا روزبھانی، شاپور بنیاد، محمد عزیزی، سریا داوودی حموله، محمدرضا ملکی، سعید اژدر.

ریل، حسین اعتمادزاده ۴۸ / **نان و شیر**، ریحانه گلکار ۵۶ / **کتابیون**، رکسانا

حمیدی ۱۰۰ / **هرگ ولگرد**، نوشته هربرت هریس، ترجمه محمدرضا محمدی

نیکو ۱۰۴ / **اولین عشق**، ایزاک بابل، ترجمه ناصر بایزیدی ۱۷۴ / **امید**، مریم

امیری ۲۰۴ / **آدم ها و موش ها**، مریم شیرازی ۲۲۴ / **تصمیم**، سید تحسین

گیلانی، ترجمه احمد شهریار ۲۳۰ / **مگر زبان آدم سرت می شود**، هادی

خورشاهیان ۲۴۸

مجد زهر دین بالای تپه، رضا علی حسن، مسعود غفوری، ص ۵۸

دنبالش را نگیر، راحله بهادر، ص ۲۱۲

ادبیات کودک هرز ندارد، گفتگو با نوش آفرین انصاری ۸۴

گزارشی از جایزه فتح الله مجتبی، ۲۵۳

دیداری کوتاه با پدیدآوردندگان ۲۸۴

ساناز محب، بیوک ملکی، محمدرضا گودرزی، غلامعلی حداد عادل، ضیاء

موحد، سید علی میرافضلی، واهه آرمن، مشیت علایی، داوود امیریان،

امید طیب زاده، پیمان خاکسار، محمد حنیف، رضا حاجی زاده، ابوتراب

خسروی، محمدرضا بایرامی، رضا امیرخانی، حمیدرضا شکارسری، محمود

معتقدی، علی مؤذنی، حسین پاینده، یوسفعلی میرشکاک، فائزه مردانی،

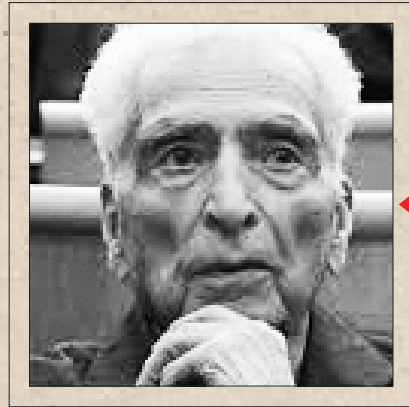
رضا رضایی، سیروس شمیسا، پارمیس علی بیگی.



◀ ۲۰۸

علی محمود خضیر

شعر دیگران



◀ ۱۹۰

محمد علی اسلامی ندوشن

برنامه ادبی



◀ ۵۴

حین رول زاده

شعر



◀ ۲۶۸

حنا محمدزاده

تحلیل شعر



◀ ۲۶۰

محمد اخگری

نقد ادبی



◀ ۸۴

نوش آفرین انصاری

گپ و گفت



◀ ۲۱۲

کافکا

کارگاه داستان و ترجمه



◀ ۱۰۴

هرپرت هرپسی

داستان دیگران

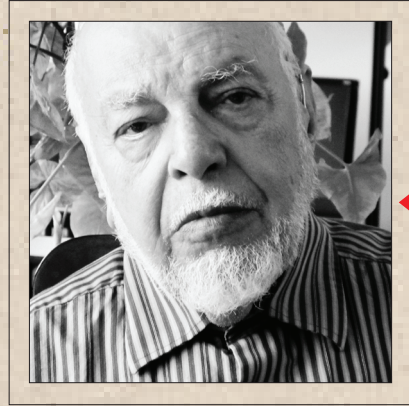




◀ ۲۲۴

هریم شیرازی

داستان



◀ ۱۲۲

احمد مهدوی دامغانی

ویژه نامه



◀ ۱۸۰

احسان عباسلو

پیشنهاد



◀ ۲۰۴

هریم احمیری

داستان کوتاه



۱۰۰

رکانا حمیدی

روایت



۳۲

محمد خواجہ پور

یادداشت



۱۳۰

محمد تقی راشد محصل

ویژہ نامہ



۴۴

مہتاب میر قاسمی

یادداشت

◀ و نرگس امکان تولد امکان بهار...

مجتبی گلستانی

... سر چهارراه بهبودی، دخترکی با چند دسته نرگس به سراغم می آید. پول نقد همراهم نیست وگرنه از شدت شادی دیدار نرگس‌ها همه‌ی گل‌های دخترک گل فروش را می خریدم. دخترک ناامید می رود. دلم می گیرد. اول برای دخترک و بعد برای خودم که مجال تماشای نرگس‌ها را از دست داده‌ام. چراغ که سبز می شود، به خودم می آیم: چقدر دلم برای آن‌که نرگسی را از نزدیک تماشا کنم و بو بکشم، تنگ شده. آخرین بار پارسال بود. آخرین دیدارم با نرگس‌ها. همین روزها. و آن قدر کامم شیرین شد از عطر چند شاخه نرگس که دهانم طعم بهار گرفت و زمزمه کردم: «... و نرگس گل نبود، چشم نبود، عسل بود...»

و دوباره شاعر شدم... در اغلب فرهنگ‌های شرقی، از جمله چین، نرگس نماد خوشبختی است و سرشار از آرزوهای خوش. زن یا محبوبه، در گفت‌وگوی عاشقانه‌ی «غزل غزل‌های سلیمان»، خود را به مرد یا محبوب «نرگس شارون و سوسن دره‌ها» معرفی می‌کند (شارون دشتی است در سرزمین فلسطین که در «عهد عتیق» چند بار ذکرش رفته و حتی در «اشعیای نبی» تجلیل شده، دشتی پوشیده از کوه‌های بلند و تپه‌های سرسبز و درختان بلوط). و برخی مفسران کتاب مقدس برآنند که نرگس هم نشان فرارسیدن بهار است و هم نشانه‌ی آغاز آخرالزمان و دوره‌ی پایان.

روزبهان بقلی وقتی می‌خواهد از عشق و آداب عاشقی سخن بگوید، نام کتابش را می‌گذارد «عبرالعاشقین». عبر نرگسی است که میان آن زرد است، برخلاف شهلا که میانش سیاه است. و عبر (چشم) عاشق است و شهلا (چشم) معشوق.

و کتاب روزبهان بقلی هم نرگس است که عطرش جان عاشق را به وجد می‌آورد و هم چشم (عاشق) است که به معشوق - به خود، به خویش - می‌نگرد.

نام یکی از گونه‌های گل نرگس poeticus است به معنای «نرگس [متعلق به] شاعر»، این گونه کهن‌ترین نرگسی است که در جهان شکفته، همان نرگسی که در افسانه‌های یونانی از (یا بر یا در) مزار شخصیت نارسیس رویید.

گاستون باشلار در مخالفت با تفسیرهای روان‌شناسانه و روانکاوانه معتقد است که



نرگس و نارسیس نشان‌دهنده‌ی وجه خودشیفته یا خودستایانه‌ی آدمی نیست که در روانکاوی یک اختلال روانی قلمداد می‌شود. از نظر باشلار، در نارسیس وجهی آرمانی نهفته است. نرگس تمنای یک آرزوست و نمود شکننده بودن و ترد بودن وجود آدمی در راه وصال به آن کمال و آرمان.

لورکا در شعری گفته بود که «طبیعت، نرگس جاودان است». و باشلار نیز، همچون شاعر، در گل نرگس نوعی نارسیسیسم کیهانی را تشخیص می‌دهد: انگار تنها نارسیس نیست که در آب محو چهره‌اش می‌شود و زیبایی خود را می‌ستاید، بلکه آسمان و جنگل نیز همراه با نرگس در آب به چهره‌ی خود خیره شده‌اند: جهان نرگس بزرگی است که هنگام نگرستن به تصویر خود، به خویش می‌اندیشد. پس نارسیسیسم و نرگس نه خودستایی، که خودنگری و خوداندیشی و تأمل در خود است. شاید از این‌روست که گاهی نرگس را در نسبت با بهار، هم مرگ تفسیر کرده‌اند و هم تولد دوباره.

... و در ترافیک گیر افتاده‌ام و سیگار می‌کشم. شاید از دل‌تنگی برای عطر و طعم نرگس. رفقا منتظرند، زنگ می‌زنند. وقتی می‌رسم، بحث می‌کشد به این‌که آدم‌ها همه در بیست‌سالگی عاشق و احساساتی‌اند، اما عاشق شدن و رمانتیک بودن در چهل‌سالگی - و چه بسا بعد از این سن و سال - هنر است. و کلی می‌خندیم و طبق معمول، همه با من مخالفت می‌کنند. من مثل همیشه از رمانتیک بودن خودم دفاع می‌کنم، از ریشه‌ها و هویت‌م و از چیزهایی مثل عشقم به گل‌ها و دل‌تنگی یکساله‌ام برای نرگس‌ها، و البته از انتخاب‌های شاعرانه برای زیستن. کتمان نمی‌کنم که آدم رمانتیکی هستم و می‌گویم احساساتی بودن انتخاب نهایی من است. حتی به این‌که آدم عقلانی و عاقلی نیستم، می‌بالم. در جوانی حتی عقلم بیشتر از امروز بود و البته محافظه‌کاری‌هایم. و هر چه سن و سالم بالا می‌رود، بی‌پروا تر می‌شوم و ترس‌های عقلانی‌ام فرو می‌ریزد. و هر چه نزدیک شدن مرگ را بیشتر حس می‌کنم، بیشتر عاشق گل‌ها می‌شوم و بیشتر به نرگس فکر می‌کنم. انگار در هر گلی نویدی نهفته است. و نرگس امکان تولد دوباره است، امکان بهار...

چامه ورزی

صادق رحمانی



ای
را مدیریت
می کردم. نشریه
ای که آماده و به
صورت کپی در
اختیار دانش آموزان
قرار می گرفت. در
اواسط دهه شصت
هم ذهن و زبانم با
شعر در آمیخت و
در دانشگاه تهران با
رشته ادبیات پیوند
خوردم و با شاعران
و نویسندگان هم
نسل آشنا شدم.
و تا به امروز که
همچنان با مداد و
کاغذ زندگی می
گذرانم و راهی را
برگزیدم که بسیاری
از هم نسلان من
برگزیدند، هر چند

ورود
به دنیای
نویسندگان کلاسیک
یا معاصر ایرانی
می توانست حس
کنجکاوی ام را
اقناع کند. ذهنم را
به دست ماجراها
و حوادث کتابها
بسپارد و بدین
ترتیب جای خالی
ارتباط گرم با
دیگران را پر کنم.
البته مثل همه
شما در فعالیت
های هنری دوران
دبیرستان شرکت
داشتم. حتی در
یکی دو نمایشنامه
صحنه ای در حد
خودمان حضور
داشتم و گاه نشریه

اکنون که چامه
ورزی را می نویسم،
به این فکر می کنم
که سال هاست
همانند بسیاری از
شما، دوروبرم پر
از کتاب بوده است.
پدرم به اقتضای
روحانی بودنش
کتابخانه ای داشت
با کتاب های
تاریخی و فقهی و
ادبی. من بیشتر با
دیوان های پر حجم
شعر و کمی تاریخ
دم خور بودم. در
دوره راهنمایی و
دبیرستان به کتابخانه
می رفتم و ساعت
ها کتاب ها را می
دیدم و ورق می زدم.

روبه رو
شوند.

۲

موضوع دیگری
که در ذهن داشتم
این بود که تلاش
کنیم تا راهی
بیابیم که شناخت
از ادبیات را از حلقه
تنگ سرزمین‌ها
رها کنیم و راهی
بگشاییم تا آثار
کشورها را بشناسیم و
مرزهای فکری را به
هم نزدیک کنیم،
چرا که ضرورت
دارد ارزش‌های
ادبی دیگر کشورها
را پیش چشم داشته
باشیم. برای همین

حلقه‌ای
که به آن تعلق
داشتم، کوچک
بود. اما امروزه
دریافته‌ام که ما
خود را در این
دایره محصور کرده
بودیم و اکنون به
ادبیات ناب بدون
دیگر شائبه‌ها فکر
باید کرد، چیزی که
به اثر ادبی منتهی
شود و از علمیت
و ادبیت برخوردار
باشد و مصرف
روزانه نداشته
باشد، امید که در
چامه این راه تداوم
یابد و خوانندگان
و علاقه‌مندان با
ادبیات به مثابه هنر

است
که در هر شماره
شاهد آماده‌سازی
و انتشار آثار
شاعران و نویسندگان
سرزمین‌های دیگر
هستیم. دیگر این
که دوست دارم
گستره ادبیات به
درک بهتری از
جهان پیرامون خود
برسیم. ادبیات به
ما امکان می‌دهد،
جهان خود را
وسیع‌تر کنیم و
با دیگران تعاملی
نامحدود داشته
باشیم. ادبیات نه
تفنن است و نه
گردهمایی هفتگی
سرگرم‌کننده و باری

به هر جهت در کنار هم؛ فرصتی است پیش روی شاعران و نویسندگان تارسات خود را بهتر و شایسته تر محقق کنند.

۳

شماره دهم چامه علاوه بر شعرها و داستان های نویسندگان عزیز همروزگار و بزرگوار ما، صفحاتی را به استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی اختصاص داده است تا دانشی مردان آزاده در عرصه ادبیات را گرامی داشته باشد.

در این بخش باید مرهون تلاش سید محمد حسینی باغسنگانی باشم. دوست گرامی و روزنامه نگارم که بی دریغ برای ادبیات تلاش می کند.

۴

در شماره آینده بر اساس آنچه هم فکری و هم افقی با ادبیات در جهان عنوان کردم در شناخت شاعر برجسته و مطرح همروزگارمان که در فرانسه زندگی می کند، خواهیم

کوشید. آدونیس که در آذرماه سال ۱۳۸۴ نیز سفری به ایران داشت و در چند جلسه شعرخوانی از جمله در انجمن شاعران ایران شرکت و سفری نیز به شیراز کرد. آدونیس زبانی ساده ولی معنایی پیچیده دارد. او نامزد جایزه نوبل ادبیات است و خود مدعی است که لابی صهیونیست مانع نیل اوست به جایزه ادبیات نوبل.

۵

با این که فضای

مجازی

و بسترهای اینترنتی کار انتشار شعر و داستان را هموار کرده است، اما هنوز انتشار شعر و داستان در مجله ای که به ادبیات اختصاص دارد به نوعی امتیاز شمرده می شود، زیرا هنوز سردبیر مجله شعرها، داستانها و گفت و گوها را از صافی نظر می گذرانند و در حقیقت سره را از ناسره ممتاز می کند و آنچه می ماند و در

نشریه

به چاپ می رسد، از خلوص بیشتری برخوردار است. بنابراین علاوه بر بخش هایی که دوستانم آماده می کنند و می فرستند، آثاری از طریق ایمیل به دستم می رسد و معمولاً امکان درج در نشریه می یابند، شاعران و نویسندگانی که تاکنون همدیگر را ندیده ایم و این صفحات، چنین امکانی را فراهم آورده است.

۶

پس از ده شماره که چامه را به رایگان در اختیار اهل قلم و علاقه مندان به ادبیات قرار دادم، اکنون مجله چامه را با قیمتی مناسب در فروشگاه های اینترنتی: فیدئو و جار قرار داده ام، شاید بخشی از هزینه هایی را که صاحب این قلم متحمل می شود، پاسخگو باشد. خدا را چه دیدید؟ شاید آگهی هم گرفتیم.



◀ مرخصی نوروزی | یزدان حینی

فردا صبح بهار تحویل می شود
غروبی که فقط چهل و هفت بهار تکرار
شده است!!!

ماهی ها دل تنگ!
سیرها و سنجدها در پلاستیک
بهار در دور دستها
در راه پله ها
بوی تند سبزی پلو پیچیده
تشدید پرنگی روی تنهایی من!

مقابل آئینه می ایستم
و از بهارهای رفته
خجالت می کشم!

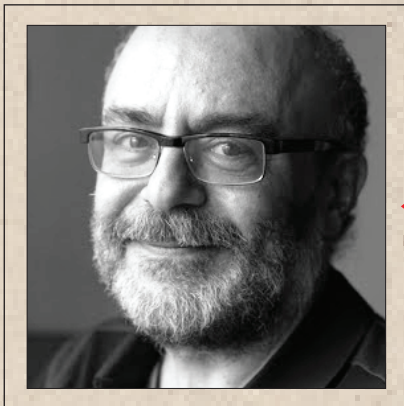
زبان تلفن بند آمده!
انگشتها
به مرخصی نوروزی رفته اند!



◀ سرخوشانه

| واژه آرمن

کارگران راه را بند آورده‌اند
و روی پل
با پتک و دیلم
بر آسفالت می‌کوبند
امشب
هیچ ماشین و موتور سواری
از این خیابان نخواهد گذشت
امشب
هیچ بهانه‌ای برای بی‌خوابی ندارم
ماه در آسمان
ریسه می‌رود
چیزی می‌گوید
نمی‌شنوم
کارگران
روی پل
با پتک و دیلم
بر آسفالت می‌کوبند
و سایه هاشان
روی دیوارها
سرخوشانه می‌رقصد.



کوچ بنفشه ها

محمد رضا شفیعی کدکنی



در روزهای آخر اسفند
کوچ بنفشه‌های مهاجر
زیباست
در نیمروز روشن اسفند
وقتی بنفشه‌ها را، از سایه‌های سرد
در اطلس شمیم بهاران
با خاک و ریشه
- میهن سیارشان -
از جعبه‌های کوچک و چوبی
در گوشه‌ی خیابان می‌آورند
جوی هزار زمزمه در من
می‌جوشد:
ای کاش...
ای کاش آدمی وطنش را
مثل بنفشه‌ها
(در جعبه‌های خاک)
یک روز می‌توانست،
همراه خویشتن ببرد هر کجا که خواست
در روشنای باران، در آفتاب پاک!

